

توضیحات «آرین»<sup>۱</sup> استاد می کند. ولی با توجه به این تغییرات و دیگر گویها شواهدی در دست است که حتی تحقیقات و تئوری دکتر وینسنت مترون به حقیقت نیست، و آن نویسنده فاضل نیز در این مورد دچار اشتباه شده است.

به روایت «پتولیمی»<sup>۲</sup> «موساروس»<sup>۳</sup> اولین رودخانه «شرسیاما» است. تنها راه پذیرفتن این فرضیه آنست که تصور کنیم این نام به یکی از مصبها یا «حور»<sup>۴</sup> کارون که هنوز هم به «خورموسی» شهرت دارد اطلاق می شده است.<sup>۵</sup> «پتولیمی» بعد از «موساروس» از «ایلیوز»<sup>۶</sup> و سپس از «اورانیس»<sup>۷</sup> نام می برد.

رودخانه هانی که غیر از «فرات» در قسمت شمالی خلیج فارس جریان دارند عبارتند از کارون، جراحی و زهره یا هدیان. معمولاً چنان تصور می رود که رودخانه اخیراً که همان «اورانیس» است. اگر فرض شود که کارون «ایلیوز» یا «پاسیتیگرز»<sup>۸</sup> باشد ما نمی توانیم جراحی را بخشی از قسمت سفلی آن بدانیم مگر آنکه آنرا «هادیفون» تصور کنیم، و یا اینکه مگر بقول «استرابو»<sup>۹</sup> و «پلی»<sup>۱۰</sup> قبلاً با «ایلیوز» ادغام شده باشد! با توجه به وضع و موقعیت فعلی این اسکان این فرضیه چندان غیرمتحیل بنظر نمی رسد.

«آرین»<sup>۱۱</sup> می گوید «سیرچوس»<sup>۱۲</sup> پس از ورود به «پاسیتیگرز» بشرف «سوما» پیش رفت، ... اسکندر از این شهر از راه آبی «ایلیوز» وارد خلیج فارس شده است.

1. ARRIAN

2. PTOLEMY

3. MOSARUS

4. این دژه عربی است و ظاهراً نام تازه ای است. «خورموسی» ممکن است هیچ ارتباطی با نام قدیمی «موساروس» نداشته باشد. بحث در مورد این فرضیه ضعیف و بغیر گفته های «دکتر وینسنت» چندان روشنی ندارد.  
«نویسنده»

5. EULAEUS

6. ORATIS

7. PASITIGRIS

8. STRABO

9. PLINY

10. ARRIAN

11. NEARCIUS

با این نقل قول به این نتیجه می‌رسیم که این هر دو نام (پاسیتیگریز و ابلپوز) به یک رودخانه اختصاص داشته است. کانالی که اسکندر تعدادی از ناوگان خود را به رودخانه فرات اعزام داشت، از رودخانه «ابلیوز» منشعب می‌شده، و شکی نیست که آن کانال همین حصار جدید است. با این ترتیب می‌بینیم که کارون در اینجا «ابلیوز» شناخته می‌شود. برای تطبیق نظریه «اریان»<sup>۱</sup> بایستی تصور کنیم که نام دیگر کارون غیر از «ابلیوز»، «پاسیتیگریز» بوده است و یا «پاسیتیگریز» رودخانه جداگانه بوده، که از سمت مشرق به کارون می‌پیوسته است. ممکن است که جراحی «پاسیتیگریز» باشد، و احتمالاً این رودخانه بوسیله یک کانال خیلی قدیمی که هم‌اکنون «فلاحیه» نام دارد به «ابلیوز» متصل می‌شده است. وی این فرضیه با اظهارات مورخان مشهور، و نیز با گفته «دیودوروس»<sup>۲</sup> که می‌گوید «پاسیتیگریز» سه تا چهار «استادیا» پهن و به همان اندازه هم ژرفا داشت، تطبیق نمی‌کند، و تنها این مشخصات با موقعیت کارون مطابقت می‌کند. بهرحال به این نتیجه می‌رسیم که نام‌های «پاسیتیگریز» و «ابلیوز» منحصرأ به کارون اختصاص داشته و نام «هدیون» هم به جراحی اطلاق می‌شده است. و ضمناً یادآور می‌شود که ممکن است که قسمت علیایی کارون قبلی از الحاق به آب دزفول، «ابلیوز» نام داشته است. به اعتقاد «پرفسور لونگ»<sup>۳</sup> «ابلیوز» رودخانه شاپور است.<sup>۴</sup> ظاهراً این نظریه با اظهارات «دیودوروس» مطابقت دارد. مورخ موسوف می‌گوید «انتیگونوس»<sup>۵</sup> وارد ساحل غربی «اکویراتر» شد. «ایومس»<sup>۶</sup> که در قسمت شرقی «پاسیتیگریز» مستقر بود، از رودخانه گذشت و «انتیگونوس» را شکست داد و او به «باداکا»<sup>۷</sup> بالای «ابلیوز» عقب نشست...<sup>۸</sup>

با این اشارات گمان می‌رود که نام «ابلیوز» به معنی از رودخانه‌هایی غرب

1. ARRIAN
2. DIODORUS
3. LONGI
5. ANTIQONUS
6. RUMENES
7. BADACA

4. مجله انجمن پادشاهی جغرافیایی لندن، جلد نهم، ص ۱۰۵

«کویراتز» و به هر دو رودخانه شاپور و کرخه اطلاق می شده است. با اینکه چند تن از جغرافیادانان نام «ایلیوز» را مانند «چوسپس» در مورد کرخه بکار برده‌اند ولی بنا به گفته تاریخ‌نویسان مشهور این دو رودخانه از هم مجزا هستند. به روایت «پلینی»، «ایلیوز» از ماد سرچشمه می‌گیرد، و شاپور رودخانه کوچکی است که در غرب دزفول جریان دارد.

با توجه به مدالب فوق پنجمه می‌گیریم که «دیودوروس» در این مورد مرتکب اشتباه فاحشی شده است که رودخانه‌ای را که «انتی گونس» به سوی آن عقب‌نشینی کرده «ایلیوز» دانسته، و با رودخانه‌های پیشتری را به این نام می‌شناخته است. تنها راه برای تلافی و برطرف کردن این مشکل آنستکه به تقلید از پرفسور «لونگ» بپذیریم که رودخانه شاپور همان «ایلیوز» است و رشته آبهای شاپور، کارون و دزفول پس از ادغام نیز همان «پاسیپگرینز» است.

این توضیحات نظریه «پتولمی» را به ثبوت می‌رساند که می‌گوید «ایلیوز» دو سرچشمه دارد، یکی در «ماد» و دیگری در «سوسانا». با این ترتیب بایستی بگوئیم که شاخه «کویراتز» از «ماد» و رودخانه شوشتر از کوهستانهای «سوسانا» سرچشمه می‌گرفته‌اند.

توضیحات سیدنیض تاریخ‌نویس و جغرافیادانان قدیم در مورد تعیین محل «سوسانا» شاید مربوط به شرحی است که در مورد حومه و واحی اطراف سه رودخانه کرخه، شاپور، و دزفول انهار داشته‌اند. این سه رودخانه از بالای حراچه‌های شهر قاضی روستا، بطوریکه می‌بینیم سرزمین‌های شرقی ساحلی «کرخه»، «سوز» به نام «شوش» نامی مانده است. گفته‌اند اسکندر باستانی «کوبین» نوس کورنیوس<sup>۱</sup> در حوال چهار روز از «سوسانا» به «پاسیپگرینز» رسید. این نظریه با «اصوله» بین «سوسانا» آنسوی «ایلیوز» و کاروان‌ها استانهای شرقی ایران از طریق شاهراه ممانعت می‌کند.

به اعتقاد من در مورد مکان و محل دقیق حراچه‌های شهر شوش هیچ شک و تردیدی وجود ندارد. حراچه‌های امنی در کنار رودخانه شاپور واقع شده است. شرحی که مورخان قدیم در مورد عقاید این شهر نوشته‌اند امیر بطور می‌رسد. شهر و حومه بطوری گسترده در مکان دو رودخانه قرار گرفته است (۲۸).

شاخه شرقی کارون یعنی رودخانه شوشتر بی نام ماقی مانده است مگر آنکه تصور کنیم این شاخه از مبداء سرچشمه همان پاستیگریز است که «استرابو»<sup>۱</sup> می گوید «پس از جوسپس کوپراتز می آید و پاستیگریز...»<sup>۲</sup>.

تنها دلیلی که «ماژور رالبسون»<sup>۳</sup> برای اثبات نظریه اش ابراز می کند آنستکه رودخانه شوشتر همان «ابلیوز» است و آثار و خرابه‌هایی نیز بنام «شوسن» در کوهستانهای بختیاری وجود دارد! او برای رفع این مشکل، و به‌منظور تعیین محل «سوسانی» داریوش، می‌پندارد که دو شهر به این نام وجود داشته است که یکی از این دو شهر بسیار قدیمی «شوشان» و راه کارون، و در درون کوهستانهای «سوسیان» یعنی همان شهری که در «تورات» و داستانهای اساطیری یونان به آن اشاره شده است و دیگری شهری است که تاریخ‌نویسان دوران اسکندر از آن در کنار رودخانه شاپور دشت سوسیان (شوش) نام برده‌اند. دلیل قابل قبولی دیده نمی‌شود که بین این دو فرق با امتیازی قابل شوبم. همانطوریکه قبلاً دیده‌ایم در سوسنی بختیاری اثری از یک شهر بزرگ که نشان داده شود، مربوط به عهد «کوبانیان» است بجای نموده در صورتیکه خرابه‌های «شوسن یا شوسن» از هر جهت با شرحی که مورخان دوره اسکندر نوشته‌اند شباهت دارد و بخوبی پیداست که آثار و بقایای این شهر از هر جهت از خرابه‌های بابل کوچکتر است. در واقع رودخانه شاپور بیشتر آثار این شهر را شسته و از بین برده است. «دانیال» در این شهر از درون قصرش صدای زمزمه و ریزش آب را از رودخانه می‌شنیده است.

«ماژور رالبسون» به استناد اشارات «دانیال» به قصرهای «شوشان» (VIII) معتقد است که این دو شهر از هم مجزا هستند؛ ولی بطور قطع و یقین این بحث و استدلال خدایک پایه و مبنایی ندارد. درحقیقت تنها آثار مهم و قابل ملاحظه‌ای که در دره شوسنی بختیاری وجود دارد بقعه‌ای است که می‌گویند متعلق به «دانیال» است و هیچ دلیلی وجود ندارد که ما در مورد قدمت این بقعه، و آن دیگری که در «شوسن» و «سوسان» وجود دارد، مقایسه محل آوریم چرا که هر دو بقعه جدید و نوساز هستند. ملازم این افسانه که لزوماً می‌گویند قبر «دانیال» در «شوسن» است مورد توجه «ماژور

1. STRABO

2. B 15, P 729 «مویسنده».

3. RAWLINSON

رایسرتا» فرار گرفته است اما بقدریکه مشاهده شده است روایات و افسانه‌هایی در بین مسیحیان قدیم و حتی هور در بین «عسبی»ها و «جهود»ها وجود دارد که مفسره دانیال یعهیر در کتاب رودخانه شاپور است.<sup>1</sup> «عسبی»ها معتقدند که کرخه رودخانه مقدسی است و آنرا به سه بخش، تقسیم کرده‌اند که قسمت عیای آن «آخ ریح الیذا» نام دارد. این واژه شبیه نام «اولای»<sup>2</sup> است که «دانیال» در مورد کرخه بکار برده است<sup>3</sup> و شاید این بحث هم قابل توجه باشد که بگنیم این واژه دلالت بر نام «اپنیور» دارد که به کرخه اطلاق می‌شده است و یا اینکه این تصور به معنی ما خیلور کند که در قدیم رودخانه شاپور با عبور جیتی واحد در زیر بند قیر به کاروان محقق می‌شده است. نهاد رودخانه‌ای که در «سوسیانیا» شناسایی شده «اورامیس»<sup>4</sup> است که به روایت «پلینی»<sup>5</sup> عبولم را از فارس جدا می‌کرده است. ما بدون دشواری می‌توانیم حدس برمی‌آوریم که این رودخانه «هندیاب» است که در واقع استانهای فعلی فارس و خوزستان را ارضم جدا می‌کند.

من در حال حاضر سعی ندارم که جزایه‌های چند شهر قدیمی را که همراه ادادان مری و شرفی به آنها اشاره کرده‌اند، شناسایی کنم. «سوکیه» یکی از شهرهای مهم «ایلام» بود. «استرابون» از آن شهر بنام «سولوان» یاد می‌کند، و من گوید آسی «مندیوک» واقع شده است. «منازور راجس»<sup>6</sup> معتقد است که جزایه‌های «محبوب» در مراحل آب ریزه، متعلق به آن شهر است لیکن در «محبوب» هیچ نوع کشاورزی مرسوم در دوران ماضی سامانیان دیده نمی‌شود و تنها آب‌طرف «آب قلا» در آن ریح بگی از ساحه‌های معروف «جراحی» جث آثار تاریخی و نی‌های کوچک نام «میشه» بمانده است. طبق پاره‌ای از اظهارنظرها جزایه‌های «دادکا» در «پاطاق» بین سرخس‌های «داریج» فرار دارد و من این فرضیه درست مخالف نموده «دیودوروس» است که من گوید. آن شهر بالای «اپلیور» واقع شده است و از طرفی در نواحی «پاطاق»

1. همانجا که به صحبت اولی در کتاب پولس در مورد سنگ مشهوری که در کاشی شده در کتاب «اسرار» آمده است.  
 2. همانجا که به صحبت اولی در کتاب پولس در مورد سنگ مشهوری که در کاشی شده در کتاب «اسرار» آمده است.

## 2. AKHROKH ALAHLIA

### 3. ULAI

4. همانجا که به صحبت اولی در کتاب پولس در مورد سنگ مشهوری که در کاشی شده در کتاب «اسرار» آمده است.  
 5. همانجا که به صحبت اولی در کتاب پولس در مورد سنگ مشهوری که در کاشی شده در کتاب «اسرار» آمده است.  
 6. همانجا که به صحبت اولی در کتاب پولس در مورد سنگ مشهوری که در کاشی شده در کتاب «اسرار» آمده است.

## 5. ORATIS

آثاری به اندازه یک شهر بزرگ دیده نمی‌شود.

## آبذخ

خرابه‌های وسیع و پهناور «مال امیر» از هر جهت مهم و قابل ملاحظه است. این آثار مسکن است همان خرابه‌های «سوسیرات»<sup>۱</sup> باشد. ما در این دست خرابه‌های معابد و پرستشگاههای بزرگ می‌بینیم که ثروت سرشارشان بوسیله غارتگرانی ملامح یونانی و سپاهیان «آنتیوخوس»<sup>۲</sup> کبیر به چپاول رفته است.

پیکره‌ها، و کتیبه‌هایی با متون مذهبی در گوشه و کنار کوهستان مراوان یافت می‌شود و همانطوریکه در این یادداشتها آمده است، پیداست که این شهر نسیمنگاه «مغ‌ها» و زرتشتی‌ها بوده است.

نشانه‌هایی در دست است که خرابه‌های مال امیر متعلق به «آبذخ» یکی از شهرهای «سوسیان» است. به روایت مرجع‌الاطلاع<sup>۳</sup> این شهر پایتخت کتوری بوده که بین اصفهان و اهواز قرار داشته است. در معجم البلدان آمده است که «آبذخ» بین خورستان و اصفهان قرار دارد و دارای سلطان مستقلی است. مؤلف این کتاب ششجین می‌گوید که این شهر غیر از آب باران منابع دیگری برای استفاده کشاورزی ندارد و پل «چهر آواز»<sup>۴</sup> یکی از عجایب دبا بود و آنشکده معروف آن بنام «سوار»<sup>۵</sup> ما مجسمه‌ها، و تندیس‌هایش، تا دو فرسخ وسعت داشته است.

این شرح با آنچه در «مال امیر» وجود دارد دقیقاً تناسب دارد. خرابه‌های زیر «سوسین» در سواحل کارون احتمالاً متعلق به پل «چهر آواز» است. نام «شهرار» که لرغا به مجسمه‌ها و حجاریهای غرب مال امیر داده‌اند، احتمالاً یادآور آنشکده معروف «سوار» است.

1. SOSIRATE
2. ANTIOCHUS

## آرجان<sup>۱</sup>

شهر ساسانی «ارجان»، آنسوی رودخانه کردستان (حراحی - مشرجم) در شرق بهبهان قرار دارد. بقایای پل معروف «دک کان» یا «پکان» هنوز در کنار رودخانه بجشم می خورد. پیکره های «تنگ سولک» احتمالاً آثار آتشکده بزرگی است که «مارین» از قول «جهان نامه» به آن اشاره کرده و گفته است که در محدوده خوزستان و فارس قرار دارد.

## رامهرمز

رامهرمز شهری است که هرمز فرزند شاپور آورا بنا کرد و هور دهکده های که در حواص خرابه های قدیمی شهر وجود دارد به «رامهرمز» معروف است. به روایت «معجم البلدان» انوشیروان رامهرمز را بیان گذاشته است. (۲۹)

## عسکر مکرّم

در حوالی شوشتر خرابه هایی متعلق به دوران ماقبل مساسپان وجود دارد که هنوز نتوانسته ام تشخیص بدهم مربوط به کدام شهر است. شناسایی و تعیین هویت شوشتر بجای سوس، بنظر من نایستی کنار گذاشته شود. کماناها و دیگر آثار تاریخی شاهان ساسانی نیز در این شهر بوسیله «ماژور رالیسون» شرح داده شده است. من محل دقیق «عسکر مکرّم» یکی از شهرهای بزرگ را که بوسیله فانیان عرب بیان گذاشته شد، کشف کردم. به قول مؤلف معجم البلدان، این شهر بر روی خرابه های «رستم قزاده»، یکی از شهرهای قدیمی ایران، احداث شده است. به روایت «نزهة القلوب» آن شهر بُرج شاپور نام داشته است. و بنوشته «حیرانی» اردشیر و مسروشان نیز نامیده می شده است. بقایای این شهر عملاً در دو طرف «آب گسگر» نزدیک بند قیر قرار دارد و ما در حوض های قبلی آن را شرح آورا دادیم.

## جندی شاپور

به عقیده من، خرابه های شاه آباد که به طور درست بوسیله ماژور رالیسون محل شهر

«جندی شاپور» تشخیص داده شده همان شهری است که مورخان سریانی آنرا «بیت لاپت»<sup>۱</sup> خوانده‌اند.<sup>۲</sup>

## قلعه هُنُوش

در دزفول خرابه‌هایی دیده می‌شود که نشانه‌ای از یک شهر بزرگ قدیمی است. بطوریکه من تشخیص داده‌ام این آثار منطبق به قلعه گمنامی است که شاپور «آرسا سیس دوم»<sup>۳</sup> پادشاه ارمنستان را در آن زندانی کرد. به روایت تاریخ ارمنی «چَمِچَاس»<sup>۴</sup> این قلعه «هَنُوش»<sup>۵</sup> یا «اُنُوش»<sup>۶</sup> نام داشته است. در قرن چهارم یک نفر اُسقف بنام «پوسانت» از این محل بنام «هَنُت مَس» یا «هَنُت مَس»<sup>۷</sup> یاد کرده است. بطوریکه می‌بینیم این کلمه چندان اختلافی با واژه «هَنُوش» ندارد. مؤلف «معجم البلدان» نیز «دزفول» را «اُنْدِیَشْک» دانسته است.<sup>۸</sup>

## ایوان کرخه

مسلم است که خرابه‌هایی «ایوان کرخه»، همان بقایای شهر ساسانی کرخه، و «کرخه لدان» است که در زمان سطره سبخت اسقف ننین این منطقه بوده است. بطوریکه «اسمانی»<sup>۹</sup> از مورخین سریانی نقل قول می‌کند «کرخه لدان» یکی از شهرهای اُسقف نشین «هوریتز»<sup>۱۰</sup> در قلسرو «عیلام» بوده است. در معجم البلدان از این

### 1. BETLAPET

۲. در «تاریخ الطوب» آمده است که اردشیر بابکان جندی شاپور را نیز در طرف رودخانه بیت لاپت، و بی سی و دو دهزار، با پانصد و بیست و یکم منزل و هجده گنم فرس، نام «اُنْدِیَشْک» بر روی رودخانه احداث کرد و قسطنطنیه، همان محظوف شهر را هم پیوند داد و درین ترتیب جندی شاپور را «اِرْمُول» متعلق کرد. «توسید»

### 3. ARSACES II

### 4. CHAMCHAS

۵. HANUSH هتوش به زبان ارمنی یعنی فراموش شده. «توسید»

### 6. ONUSH

۷. این واژه را با کلمه ترکی «اُنُوش» یعنی فراموش شده و «اُنْدِیَشْک» یعنی فراموش شده مترادف کند. «توسید»

۸. «مازور و ایسوت» محل این قلعه را در دوره «سوسن» دانسته است ولی به عقیده من دلائل کافی برای اثبات این نظریه وجود ندارد. «توسید»

### 9. ASSEMANI



شهر بنام «گرخه خوزستان» نام برده شده است.

### گویزه (حویزه)

به روایت «نزهة القلوب» شاپور ذوالکثاف «گویزه» را (۳۰) احداث کرد؛ ولی در کنار شهر جدید غلام و آثاری که دلالت بر صحت این نظریه باشد، دیده نمی شود. به قول مؤلف معجم البلدان «دیشب ابن زیندالاسد» این شهر را بیان گذاشته است.

### طَبیب

من خرابه های شهر بسیار قدیمی «طیب» را در سال ۱۸۴۲ کشف کردم. مشخصات این شهر در حقیقت با آنچه جمرافیانویسان شرقی نوشته اند، مطابقت می کند. پوشته معجم البلدان این شهر «کیان» نام داشت و متعلق به «نپلی» ها بوده است. و سکنه اش، به زبان نپلی تکلم می کرده اند. مؤلف این کتاب معتقد است که «شیت بن آدم» این شهر را بنیاد نهاد و در بین خوزستان یا اهواز و واسط فرار داشت. ابن حوقل می گوید این شهر تا «شوش» دو روز راه «اصله» دارد و جسی ها و دیگر سکنه این شهر بی نهایت بر حفظ عثبه و سنی قدیمی شهر خود علاقه مند هستند.

### بیت دارایا<sup>۱</sup>

خرابه های شهر قدیمی «بیت دارایا»<sup>۱</sup> که گفته می شود بوسیله یکی از پادشاهان سلسله قدیمی «کیان» احداث شده در کنار دهکده جدید «بدره» (که با کمی تغییر به همین نام شهرت دارد) دیده می شود. سرنانی ها این شهر را، «ذایروگنی» و عربها آنرا «دورگنا» می گفته اند. صومعه معروف این شهر و بنیاد به کلیسای قدیمی مستوریان، و محل دهنی اسقف های اعظم کلیساهای افسس «یلوکیا» و «بیت گسایا» یا «بکسایا» بوده است.

(۱) - هوزی = خوزی مردم خوزستان، «نریس».

۱. یاداریات اسماعیل (۷۲۶-۸۷). ص ۱۱۱

## بیت گسایا

نام «بیت گسایا»<sup>۱</sup> با کمی تحریف بایستی اشاره‌ای به نام «باغ سایه» یا «باغ شاه» باشد. این دهکده در جنوب «بدره» قرار دارد. در بعضی از کتب تاریخی از این دو شهر نام برده شده، در این حوالی آثار و خرابه‌های شهرهای متعددی وجود دارد که بوسیله جغرافیادانان شرقی به آنها اشاره شده است. اما در حال حاضر من تنها به شرح مشاهدات خود اکتفا کرده‌ام.

پایان

www.Bakhtiaries.com

## فصل سوم

یادداشت‌های مترجم



## فصل سوم

### یادداشت‌های مترجم

(۱). «لرها» از کجا آمده، و اصل و نسبشان از کی است؟ معمائی است که تاریخ نتوانسته حل کند. مردمی که نه دارای ادبیات و نه تاریخ و نه حتی سنت و قانون مدونی باشند، در تاریخ اجتماعی بشر نمودی است که علم امروزی از درک آن عاجز است». این گفته لرد کرزن گرچه تا اندازه‌ای مبالغه‌آمیز بنظر می‌رسد، ولی در واقع نباید چندان از حقیقت دور باشد زیرا آنچه مورخان دوره اسلامی درباره نژاد و تاریخ گذشته لرها نوشته‌اند جز داستان‌سرانی و قصه‌پردازی چیز دیگری نبوده و گذشته‌های مردم همانطور در پشت پرده ابهام و استعاره باقی مانده و افسان داستانسرانی جای حقایق تاریخی را پر کرده است.

مورخان دوره اسلامی نه تنها درباره تاریخ و گذشته لرها راه حطای پیموده‌اند بلکه در مورد تعبیر واژه کرد نیز دچار سهو و لغزش شده‌اند. «لیری» مورخ معروف قرن دوم و سوم هجری تمام مردم کوهستانی را گروس را کُرد خوانده و مسمودی برای اولین بار در التبیان؛ الاشراف از آنها به نام «لُر» یاد کرده و آنان را با کردها از یک نژاد دانسته است. مورخان و جغرافیایان دیگر چون اصطخری، مستوفی، معینی و شرفخان بدلیسی مانند مسمودی این ملوایع را لُر نوشته و آنها

را با کردها از یک نژاد ضبط کرده‌اند. آنچه را مسعودی و سایر مورخان درباره وحدت آنها و کردها از حلبی و دیگر مورخان قرون اولیه اسلامی نقل کرده‌اند؛ در حقیقت یک تعبیر غلط و نامسحیحی از معنی کلمه کُرد بیشتر نبوده است؛ زیرا اطلاق کلمه «کُرد» از طرف نویسندگان قرون اولیه اسلامی به مردمان کوهستانی زاگروس مقصود از همبستگی و یکپارچگی ملیت و زبان آنها نبوده بلکه قصد آنان از ذکر کلمه «کُرد» تمام مردم صحرائشین و کوهستانی آن سامان بوده است که تمام آنها را بدون توجه به ملیت و نژادشان، کُرد می‌دانشانند.

شادروان سعید نفیسی در بحث حالی که از ایلات ایران به میان آورده در مقام توجیه و تعبیر از کلمه کُرد چنین توضیح می‌دهد: «دلایلی هست که کُرد اصلاً در زمانهای ایرانی به معنی بیابان‌گرد و کاملاً مرادف کلمه «نوماد» "NOMADE" فرانسه است که از ریشه "NOMAS" «نوماس» یونانی به معنی چراننده است؛ و شگفت‌تر آنکه در زبان فارسی هم کُرد را به معنی «گنجه‌چران» بکار برده‌اند و ملیمی هم هست، چرا که چادرشبان همه گله‌دار بوده‌اند، یعنی مفهوم کُرد با گنجه‌چرانی به اندازه‌ای ملازم یکدیگر است که در دوره ساسانی و تا مدتی از دوره اسلامی ملوایف مختلف کردها را «رَم» می‌گفتند و این همان کلمه است که در زبان امروز ما (رَمه) شده است و این کلمه به زبان عربی هم رفته منتهی اغلب به خطا آنرا (زَم) و جمع آنرا زَموم نوشته‌اند.»<sup>۱</sup>

در کتابهای قدیمی جغرافیائی هنگام توصیف کردان استان فارس، کلمه «رَموم»، جمع رَم (= رَمه) نیز به معنی ایل و قبیله و قبیله بکار رفته است. چنانکه امین‌طخری در قرن چهارم هجری قمری می‌نویسد «چند جایگاه است در فارس که آن را رَم بازخوانند و مراد از آن قبیله است. باقوت حموی می‌گوید «... رَم در نزد کردان به معنی تیره است که بتازی «حَمی» گویند... و می‌دانیم که تیره در فارسی

۱. تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران: سعید نفیسی، ج ۱، ص ۶۰-۱۱

۲. مسالک و مساکن ابواسحق ابراهیم امین‌طخری به اهتمام ایرج افشار، ص ۱۶

از ایل و حبی و بعضی در عربی از قبیله کوچکنترند<sup>۱</sup>. در بعضی موارد به جای رموم زوموم جمع زَم نیز نوشته‌اند. محمد قزوینی گوید: زوموم الاکراد نصحیف رموم الاکراد است. مثل نصحیف اردشیر به اردشیر...<sup>۲</sup>.

ملائراً بیشتر ملوایف مسخرنشین، در قروان اولیه در سرزمینی واقع در میان خوزستان و اصفهان و فارس می‌زیسته‌اند. اصطخری و بعدها ابن حوقل و دیگران در فارس از پنج ناحیه عشایری یا رموم «جمع زَم» سخن می‌گویند. یاغوت رموم را محال الاکراد و منازلهُم گفته است.

بزرگترین این رموم، «جیلویه» «گه‌گیلویه» نام داشت، که زَم الرمیجان نیز خوانده می‌شده. حدود آن که از خوزستان تا اصفهان گسترده بود، اصطخر و شاپور و آرجان و بیضا بوده است. شهرها و دبه‌های آن از اعمال اصفهان. نواحی دیگر عبارت بوده‌اند از: زَم «احمد بن لیت» (یا زَم اللوالیجان)، در کوره اردشیر خوره، زَم «حسین بن صالح» با (زَم اندیوان) در کوره شاپور، زَم شهریار (یا زَم بازنجان) که از آن چیزی در عمل فارس نبوده، و سرانجام زَم احمد بن حس یا (زَم کاویان) که حدود آن سبف آل صفار، زَم بازنجان، کرمان و اردشیر خوره بود. مؤسس لر بزرگ «ابوالحسن فضلویه» بود که در جبل السمان شام و سوریه فعلی می‌زیسته. برخی از اخلاف او از راه میافارقین و آذربایجان به شمال اشتران کوه مهاجرت کرده‌اند، و در حوالی سان پانصد هجری قمری بدانجا رسیده‌اند. رئیس آنان ابومظاهر بن علی بن محمد، در خدمت سنقر ملعری (۵۴۳-۵۵۶ ه. ق.) مرتبه بلند کرد و بواسطه شجاعت در جنگی با شبانکاره به غایت معتبر شد و کود گینویه را به پاداش گرفت. و سپس او را روانه فتح لرستان کردند. هوسی استقلال در دماغش جا گرفت و با «سنقر» به مخالفت برخاست و مدتی از روی استقلال حکومت کرد. در اوایل قرن هفتم اقوام بیشتری از شام به پسر او «هزاراسب» پیوستند. دو ملایفه عرب، عقیلی و داتمی و بیست و هشت ملایمه دیگر از جمله آنهاست: «بخنیازی»، «خوانکی»، «گوتوند»، «لیراوی» مداسنی

۱. موم الملایف، یاغوت، جوی. ص ۶۶

۲. یادداشت‌های قزوینی، جلد پنجم، ص ۵۳

(ممنی!)»<sup>۱</sup>.

بنا بنوشته «موریه» در سال (۱۸۰۶ م) تعداد بختیاریهها صد هزار خانوار، ملقب محاسبه رالینسون (۱۸۳۶) تعداد لرهای فیلی ۵۶ هزار خانوار، و تعداد بختیاری ۲۸ هزار خانوار، و بنا بگفته لایارد (۱۸۴۲ م) لرها چهل و نه هزار، و بختیاریهها ۲۷۷۰۰ خانوار، و بنا بگفته هتوم شیندلر (۱۸۸۱ م) بختیاریهها و لرها جمعاً ۴۶۸۰۰ خانوار، و بنا بقول زلوتارف (۱۸۸۸ م) لرها ۷۸۰۰۰ خانوار و مطابق آمار (۱۸۸۱ م) فیلی و اتباع آن ۴۱۰۰۰ نفر بختیاری و اتباع آن ۱۷۰۰۰۰ نفر، کوه گیلویه و اتباع آن ۴۱۰۰۰ نفر و جمع کل لرها ۴۲۱۰۰۰ نفر ذکر شده است.

ملقب محاسبه حاج نجم السُلکا (۱۲۹۹ هـ) جمعیت بختیاری بین پنجاه یا صد هزار نفر، تفنگچی مستعد سی هزار نفر، دورکی چهار هزار خانوار، - بابادی دو هزار خانوار - بختیاروند دو هزار خانوار - دیناروی دو هزار خانوار، جانکی سردسیر و گرمسیر چهار هزار خانوار - محمود صالح دو هزار خانوار - موگونی (ممنی) هزار خانوار - تقی و میمونند سه هزار خانوار - راکگی هزار خانوار جمع کل بیست و یک هزار خانوار.

«رالینسون» می نویسد «مالیات بختیاری بر اساس یکصد آلمر که اوزنی آنها برابر مبلغی پول بود تعیین می شد. این «الیات» با توجه به درآمد عشا پر فوق الذکر و قدرت دولت در وصول آن کم و زیاد می شد. یک قلمر در زمان «اتابکان» در حدود هزار تومان قیمت داشت»<sup>۱</sup>. ولی بلاخره در زمان مسافرت رالینسون به آن منطقه به یکصد تومان شمرل کرده بود. به روایت «بارون داید»<sup>۲</sup> خراج سالانه تلوابف چهارلنگ پانزده هزار تومان بود لیکن این مالیات بطور مرتب دریافت نمی شد.<sup>۳</sup> خاتم بیشاب در حله دوم سفرنامه خود که در سال ۱۸۹۱ در لندن بچاپ رسیده است می گوید «تقریباً یکصد و نود و پنج روستای منطقه هشت لنگ هشت هزار و هشتصد و هشتاد و سه تومان نقد و پانصد و سی حرور غله «الیات» میدادند ولی

۱. سفرنامه امیر شرف خان، مالیاتی یا مقدمه متحد. ص ۱۷۱-۱۶۱

۲. رالینسون معمله انجمن پادشاهی عمرانیان، جلد دوم ص ۱۱۶-۱۲۸

۳. سفرنامه بارون داید، ج ۲، ص ۸۴، لندن ۱۸۴۵



نعدادی از شاپر که هنوز بصورت «ایلات» زندگی می‌کردند و تعدادشان خیلی بیشتر بود. تنها سه هزار تومان می‌پرداختند.

برخی از رؤسای هفت‌لنگ بطور یکجا مالیات دولتی را اجاره می‌کردند. «ایلخانی» مالیات چهارمحال را به مبلغ بیست هزار تومان معادل شش هزار لیره در سال از دولت اجاره کرده بود. کردن که یکسال بعد از سفرنامه «پیش» کتابش را بنام «ایران و مسئله ایران» در لندن بچاپ رسانید، می‌نویسد: «افزایه بر مقام ایلخانی و ایل‌بگی که هر دو حقوق‌بگیر و متسول عنایت شاه هستند، مقام سومی بنام حاکم چهارمحال نیز وجود دارد. گریچه مقام آخری ایل‌ب بیست ولی چون رؤسای ایلات در چهارمحال از مالکان عمده آن حدودند، او نیز با سیاست ایل‌ب ارتباط دارد».

(۲). دلدان (به کسر یا ضم د) بخش شمالی لرستان است. نام آن را معمولاً به

«أبودلف» عرب که در قرن سوم هجری به شمال لرستان دست انداخته بود، منسوب دانسته‌اند. معروف است که یکی از اسرای قبیله دلف که پس از بازگشت به نام دلش شناخته می‌شود. چهار پسر به نامهای «ابنی»، «مومی»، «بیزن» (بیرف) و «کاکا» داشته که هر یک طایفه‌ای به ترتیب بنام «ابیتی‌وند»، «مومی‌وند»، «بیرنونند» (بیرنونند) و «کاکاوند» ایجاد می‌کنند. بعدها «لابه» «ابیتی‌وند» بدو طایفه ابیتی‌وند و اولاد قباد، و طایفه «مومی‌وند» بدو طایفه «بورعنی» و «میربگ» تنسیم می‌شوند. طایفه «چاواری» را نیز باید به این طوایف افزود. این طوایف در بخش «دلدان» معمولاً در دهستانی هفتم خود زندگی می‌کنند. زبان ایلات «دلدانی» یکی است.

(۳). ناحیه‌ای که در منطقه «پیشکوه» تقریباً بین کوه سفید در جنوب و قله‌های کوه

«گری» در شمال واقع است، «سلسله» نام دارد. این ناحیه دشت حاصلخیز «الشر» را دربر می‌گیرد. طوایف و نبره‌های «سلسله» شامل: حسنوند، یوسف‌وند، کوسوند، کردمنی، فلک‌الدین و چند نبره کوچک دیگر تقریباً

۱. سفرنامه ایران و کردستان، ایالات ایران، شماره ۱۰، دوم شعبان، ۱۳۹۱، ص ۹۲-۵۱.

۲. ایران و مسئله ایران، کورف، جلد دوم، لندن، ۱۸۹۴، ص ۳-۲۹۹.

۳. ایلات و شاپر ایران، ص ۲۴.

همگی اسکان یافته‌اند. زیان ایلات و منته نکی است.<sup>۱</sup>

(۴). محمد عقی میرزا متخلص به دولت، و ملقب به دولتشاه، پسر بزرگ فتحعلی شاه در سال ۱۲۱۴ هجری قمری متولد، و در بیست و ششم عمر ۱۲۳۷ ه.ق در سی و چهار سالگی در راه بغداد، هنگامیکه عازم تسخیر آن شهر بود درگذشت. محمد عقی میرزا بعد از عباس میرزا یکی از رسیدترین و بهترین فرزندان فتحعلی شاه بوده است.

(۵). حسن خان یکی از نواده‌های «حسین خان» اولین وانی یشتکوه است. حسین خان یکی از بستگان یا موکرهای «شاهوردیخان» آخرین نمر از سلسله اتابکان لرستان بود که بعد از قتل مخدوش در زمان شاه عباس صنوی (۱۰۱۶ ه.ق) به حکومت لرستان منصوب شد. حسن خان در زمان حکمرانی محمد عقی میرزا دولتشاه بختوان گروگان در اردوی او بسر می‌برد. می‌گویند هنگامیکه محمد عقی میرزا در راه بغداد بیمار شد و مرگ خود را قریب‌التوقیح دانست پیش از مردن حسن خان و اسدخان بختیاری را بجای خود احضار کرد و به آنها گفت که من احساس مرگ می‌کنم و پس از مردن من، مسکن است به تعاهد خدمه‌ای وارد آید لازم است که فوراً هر دو به محل‌های خود رفته تا از عفویت احتمالی در امان باشید. آندو میر قبل از مرگ شاهزاده قرارگاه او را ترک کردند.

(۶). علی خان پسر بزرگ حسن خان بعد از مرگ پدو در سال ۱۸۲۰ میلادی خود را والی لرستان خواند ولی تعدادی از ضرایف لرستان کم و بیش از دو برادر دیگرش احمدخان و حیدر عقی خان تبعیت می‌کردند.

پس از چندی شاه، حیدر عقی خان را به والی‌گری منصوب کرد، و علی خان بناچار متواری شد. معروفترین والیان لرستان «حسین عقی خان» «بوقناره» پسر حیدر علی خان و برادرزاده علی خان بود که مشب به «حصار» «سلفته» و «مردار اشرف» بود. آخرین مرد از حامیان و لیاک لرستان «غلامرضاخان» وانی است که در اواسط دوره رقب‌شاه به خاک ترکیه شاهنده شد.

(۷). منوچهرخان معتدل‌الدوله، یکی از رجال معروف دوران محمدشاه قاجار جزو امیرانی بود که آغاز محمدخان در سال ۱۲۰۹ ه.ق وی را از تقسیم به ایران آورد.

۱. ایلات و عشیر ایران ص ۲۲

منوچهرخان در آغاز در دربار فتحعلی شاه جزو حوارجان حرمسرا، و بعدها در اثر لیاقت و کاردانی بسمت «ایچ آقاسی و حواجه باشی» و بعداً «آیشک آقاسی» ارتقاء جست. در زمان مرگ فتحعلی شاه، منوچهرخان که حاکم رشت بود با دو هزار سوار ایوب‌احمیی خود به اردوگاه محمدشاه پیوست و از این روی تا زمان مرگ مورد توجه شاه قاجار بود. متعصم‌الدوله از سال ۱۲۵۱ تا ۱۲۶۳ هـ. ق. سال وفاتش حکمران آصفهان، لرستان و خوزستان بود. وی یکی از خونخوارترین و قسی‌القلب‌ترین حکام دوران قاجاریه بشمار می‌آمد.

(۱) محمد تقی خان پسر علی خان و مادرش بی بی خانم دحتر فایده آقا میرمکوندی است. عی خان به تحریک و سعایت عموزاده‌اش حسن خان، از حکومت بختیاری معزول و سپس به دستور فتحعلی شاه چتمهایش را مین کتیدند و حسن خان را بجایش مصوب کردند.

علی خان دارای شش پسر خان‌های ابوالفتح خاک، محمد تقی خان، علی تقی خان، جان باباجان، و کریم خان و کنسی خان بود.

فرزندان عی خان به تلافی کورشدن پدرشان، درصدد انتقامجویی از حسن خان برآمدند. روزی محمد تقی خان با صرّح یک نقشه قتل با برادرانش در یکی از قراء فریدن بدیدن حسن خان رفتند و ناگهانی وی را به قتل رسانیدند. می‌گویند علی خان کور که سیر در آنجا حضور داشت با شنیدن سررعیها و شلیک گلوله به تصور اینکه پسرهایش را کشته و ترس خود از ملازمت قعه به پانین پرت کرد و بر حسب تصادف بر روی محموله گاهی که از آنجا عبور داده می‌شد افتاد و جان سالم بدربرد.

چون در آسودگی فرزندان بزرگ حسن خان یعنی عی رضا خان طفلی بیش نبود. دولت مرکزی حکومت بختیاری را به فتح الله خان برادر کوچکش واگذار کرد. محمد تقی خان که درصدد بود حکومت بختیاری را بهر قیمت بدست آورد، با

۱ عی مراد خان محموله صالح اصف و همروه کریم خان رسد، خوهرتق را بعد از زمان حال کنورسی چهارشنگ درآورد. شعرا این ازدواج سه فرزند بنامهای مرشدخان، علی مراد خان، و حسن صالح خان بود. پسر و برادر عی خان به ترتیب سبب که سبب و حسن خان و پسر عی مراد خان فتحعلی خان و برادرش حسن خان بود.

در روز علی خان و حسن خان بود که دشمنی و عداوت بین این دو عموزاده آغاز شد.

فتح‌الله خان حیرج دوستی ریخت و در یک فرصت مناسب با اتفاق در تن از برادرانش علی‌نقی خان و جان باباخان با دستپاچی ملاعلی محمد و ملا محمد دینارونی که از متحدینش بودند به قلعه «اسرکان» هلاکت‌گردد مقرر فتح‌الله خان رفتند؛ به بیانه اینکه اجازه فروش یکجایی از دهات جنگلی گرمسیر بنام «آل خورشید» را برای منارج حیروسی خان باباخان از فتح‌الله خان بگیرند، با تمهید با وی ملاقات کردند. ظاهراً فتح‌الله خان یا پسرانش آنان موافقت کرد. محمد تقی خان برای ادای احترام و اظهار امتنان به خان باباخان گفت بلندستو، دست عمومت را ببوس. خان باباخان نیز بلافاصله برخاست و بجای بوسیدن دست فتح‌الله خان با علیانچه‌ای که همراه داشت بسوی او شلیک کرد و وی را بقتل رسانید.

پس از کشته شدن فتح‌الله خان خانقاهی بسویله گماشتگان محمد تقی خان غارت شد.

محمد تقی خان در سال ۱۲۱۹ هجری قمری با دولت مرکزی بمخالفت، برخاست و با دربار تهران قطع رابطه کرد و با اغراض خودستان دست اتحاد داد و شاهره‌های فارس و اصفهان را بورد تحت‌وتأثر قرار داد و پست‌ها را تومان مثال دیوانی را که از اصفهان به تهران حمل می‌کردند بگارت برد و متعاقباً شومش را محاصره کرد. محمد حسین میرزا حشمت‌الدوله را از شومش بیرون راند و پس از تصرف شومش و زاهد، بسوی رامهرمز متوالفت. میرزا منصور بهبهانی و ولی‌خان قمشلی و حیدر خان دشتی را به اطاعت خود درآورد و پس مطرف فارس عزیمت کرد و قریب شصت هزار تومان مالیات فارس را ضبط کردند.

فتحعلی شاه که از شورش محمد تقی خان آگاه شد برای دفع غائله روانه اصفهان شد و به حشمتی میرزا سردارفرمانی فارس، و حسین میرزا شجاع‌السلطنه حاکم کرمان دستور داد تا با قشود ابوالجهمی خود به او پیوندند و از سوی دیگر محمد تقی میرزا حشمت‌السلطنه حاکم پروچو، و سلطان محمد میرزا سیف‌الدوله حاکم اصفهان نیز خود را آمندء مقابله با خان بختیاری کردند.

فتحعلی شاه روز چهارم جمادی‌الثانی ۱۲۱۹ هجری قمری وارد اصفهان شد و دستور داد تا سیف‌الدوله و آصف‌الدوله برای دفع شورش محمد تقی خان شازم

بختیاری شوند ولی با مرگ فتحعلی شاه در رجب ۱۲۵۰ هجری قمری لشکرکشی به بختیاری موقتاً بحال تعلیق درآمد.

پس از درگذشت فتحعلی شاه، شفیع خان سوهونی، بدستور محمد تقی خان، تمام محدودۀ فارس تا خاک کاشان را به تصرف درآورد و مثال دیوانی را در هر کجا می یافت ضبط می کرد.

هنگامیکه محمدشاه به سلطنت رسید بهرام میرزا معزالدوله با سبجهزار سوار و پیاده و شش عراده توپ بسوی بختیاری حرکت کرد و در بین راه میرزا موسی و فرهاد میرزا نیز با تعدادی قشون به او پیوستند. هنگامیکه بهرام میرزا وارد حوزستان شد، محمد تقی خان شفیع خان را برای مصالحه به نزد شاهزاده گیل داشت. مشروط بر اینکه محمد تقی خان مثال دیوانی را بپردازد ولی از ملاقات با بهرام میرزا معاف شود. پس از بحث و گفتگوی زیاد سرانجام معزالدوله میرزاغنی امین آبادی را برای مصالحه و مذاکره همراه شفیع خان به اردوی محمد تقی خان اعزام کرد، و خود از طریق درفون و اورد شوشتر شد.

چون مأموریت میرزا غنی خان امین آبادی بختی نرسید، ساجار پس از مدتی بهرام میرزا مجدداً برای نسیم و سرکوبی محمد تقی خان، از شوشتر عازم بختیاری شد. محمد تقی خان چون از تعداد سپاه و تجهیزات جنگی بهرام میرزا آگاهی یافت بلافاصله قلعۀ تل را بسوی قلعه مُنگشت که در میان مناطق کوهستانی صعب‌العبور بختیاری قرار داشت، ترک کرد. و برادر خود غنی بنی خان را برای مذاکره به نزد بهرام میرزا فرستاد. غنی بنی خان با کمک میرزا موسی و سرهبری رئیسین معزالدوله را متقاعد کرد که با محمد تقی خان مدارا و کار را به مصالحه بکشند. سرانجام پس از مذاکرات زیاد بهرام میرزا بانفاق مازور رئیسین بقلعه مُنگشت رفت و بکشب میبمان محمد تقی خان بود و روز بعد بانفاق رهسپار قلعه تل شدند. پس از آنکه بهرام میرزا چند روزی میبمان محمد تقی خان بود، با اهداء خنث و تسخیر جواهرستان به خان بختیاری قلعۀ تل را ترک کرد.

در سال ۱۲۵۴ هجری قمری بار دیگر محمد تقی خان علیه اسبباده حکومت مرکزی قیام کرد و این بار محمدشاه حاکم قلعۀ تل را به شهزاد قشون مأمور

تنظیم امور بختیاری کرد. حاکم‌السلطنه و محمد تقی خان به مدت پانزده روز در کنار رود کارون باهم به نبرد پرداختند لیکن چون حاکم‌السلطنه متوجه شد که حریف محمد تقی خان نیست، بناچار با کمک منوچهرخان معتمدالدوله، که در آنموقع یکی از دوستان محمد تقی خان بشمار می‌آمد، کار را به عصانحه کشانید و سپس روانه شوشتر شد.

محمد تقی خان دو سال بعد نیز سر از اطاعت حکومت مرکزی باز زد و با شاهزاده نیرالدوله فرخ میرمیرزا حکمران خوانسار و گنبدایگان طرح اتحاد و دوستی ریخت. محمدشاه که از قدرت خان بختیاری بقدر کاهی وحشت داشت این بار منوچهرخان معتمدالدوله حکمران اصفهان و حوزستان را مأمور تشبیه محمدتقی خان کرد. معتمدالدوله که می‌دانست با جنگ و مشیز نمی‌تواند بر محمدتقی خان غلبه کند، بناچار با طرح توطئه و دسیسه و ایجاد نفوذ در بین خواص بختیاری و با قید قسم محمدتقی خان را به قرار نگاه خود کشانید و سپس وی را دستگیر و مقولاً به تهران اعزام داشت<sup>۱</sup>.

محمد تقی خان در نیاوران زیر نظر علی‌خان حاجب‌الدوله زندانی شد. و روزی بیست و هفت فرانک برای مخارج خانواده‌اشی مقرر شد تعیین کردند. ظاهراً شاه مصمم به کشتن او بود، ولی با وساطت حبیب‌اله خان شاهسون امیر توپخانه از این تصمیم منصرف شد و خان بختیاری را بری سیرد، دو ماه پس از این واقعه حبیب‌الله خان درگذشت و پس از مرگ او دوباره محمد تقی خان را به زندان بازگرفتند.

مدت پنج سال در زندان توپخانه بود. در زمان سلطنت ناصرالدین شاه می‌خواستند وی را به زندان اردبیل بفرستند، لیکن عده‌ای مانع شدند و بجای اردبیل او را با اتفاق برادرش علی‌تقی خان به شیراز اعزام داشتند. دو سال در زندان شیراز بسر برد؛ دوباره وی را به تهران مراجعت دادند. کمی بعد غلی‌تقی خان را آزاد کردند تا با اتفاق خانواده محمدتقی خان به مناطقی بختیاری برگردد؛ اما محمدتقی خان همچنان در زندان بسر می‌برد تا سرانجام در سال ۱۸۵۱ میلادی در زندان توپخانه بدرود حیات گفت.

۱. برای اطلاع، جنگجویی دستگیری معتمدتقی خان به سردار ۷۰۰۰ نفره ترحمه نهران - میرزا، مراجعه شود.

بازمانده گانه محمدتقی خان حتی علی رضا خان و قیب و حانشینش هیچگاه اقتدار وی را بدست نیاوردند. اصلان خان، پسر ابوالفتح خان یعنی برادرزاده اش، مرد بسیار شجاعی بود و مدتها با علی رضا خان بر سر کسب قدرت درگیری داشت. حکمران خوزستان هم یکسال وی را بجای علی رضا خان بحکومت جانکی منصوب کرد. ولی حکومت بیشتر با علی رضا خان بود و اصلان خان اعصاب در دستگاه حاکم خوزستان یعنن قزوین بین راه دزفول و شوشتر بحدمت اشتغال داشت و در رویش «گونگ» نزدیکی دزفول بر می برد.

اصلان خان با اینکه حواهرش زن اتمغلی حاکم «بعدها حاجی اینخانی» و مادر محمدحسین خان سپهدار بود، و در به قدرت رسیدن او و برادرش حسینقلی خان «بعدها اینخانی» سهم برائی داشت ولی با دسیه حسینقلی خان اینخانی و علی رضا خان در سال ۱۲۹۰ هجری قمری باتفاق پسر برادرش مرادخان در زامهرمز با تمهید مقدمه ای بدست قاید محمدحضر شیرانی بقتل رسیدند.

بعذار قتل اصلان خان پسرش «داراب خان» برتی بدست گرفتن حکومت جانکی گرمسیر با حاکم خان پسر علی رضا خان رقابت داشت و چندبار هم با پشتیبانی حواهرزاده اش محمدحسین خان سپهدار پسر اتمغلی خان حاجی اینخانی بحکومت جانکی منصوب شد.

بعذار مردن داراب خان، و پس از آنکه محمدحسین خان سپهدار سمیت اینخانی بخباری منصوب شد، حوزه حکمرانی خانکی گرمسیر را به سه بخش تقسیم کرد. یک بخش را به پسران علی رضا خان داد، و یک بخش را به محمودخان نظام‌السمانک پسر حذررضا خان برادرزاده داراب خان، و بخش سوم را عم محمدحسین خان پسر پاشااحاله بوه محمدتقی خان واگذار کرد. محمدحسین خان بی بی پری جان دختر محمدحسین خان سپهدار را در عقد خود داشت.

می هنگامی که دوازده سال پیش بداتمه محمدحسین بوه محمدتقی خان را بدادم، و پای صحبتش نشستم، او با پدرم فرایب خانوادگی داشت و گهگاهی بخانه ما می آمد. محمدحسین خان نیز مانند بیشتر جوانان امروز معاند بود و زوری بیش از چند مثقال نریاک دود می کرد، وی پیرمردی حیض و عینت بجهت بود و وزن بدنش برحمت به بیست کیلو می رسید. از صبح تا پاسی از شب در کنار دفتری

پُراو آتش زغال می‌بشت، و با مقاش نقره کوچکی قطعات فرور را از میان تکه زغال‌های نیم‌سوخه پس و پیش می‌کرد و وانهر دست‌بند خوب آبنوس را که حُقه بسیار ظریف، و زیبای چینی بر روی آن نصب شده بود بر روی منقش به گردش درمی‌آورد و پس از کشیدن چند پست که دل و دماغی پیدا می‌کرد به صحبت مشغول می‌شد. من قبلاً حسته‌گیر حقه مطالبی از قلمت لایارد را در قلعه ن از زبان پدرم شنیده بودم ولی او چند شب منوالی تا بعمه‌های شب ماجراهای لایارد را در بختیاری برای حاضرین که من هم جزو آنها بوده نقل می‌کرد. شاید همان حضرات دوران کودکی سبب شد که بعدها من دو اثر لایارد یعنی «ماجرای اولیه» و کتاب حاضر را ترجمه کنم.

(۹) «کلعی خان» پسر حیماته خان بود حیدر معروف به حیدر کور است. او پس از آنکه برادرش جعفرقلی خان در سال ۱۲۵۲ هجری قمری در جنگ مار بدست یکی از سواران جعفرقلی خان پیاده‌اروم کشته شد، رسماً روایت تلویف دورگی را در دست گرفت. او در حلال حکومتش بطور دائم با جعفرقلی خان نهاد زوند و محمد تقی خان، و بعدها با برادرزاده‌اش حبیبی خان «بعدها ایبحانی» در جنگ و شیر بود. کلعی خان سرجام در سن ۱۲۶۳ هجری قمری با تفاق پسرش «آبدالخان» در یک جنگ خانوادگی با برادرزاده‌اش حبیبقلی خان تمام جنگ بازفت بقتل رسید و سه سال بعد یعنی در سال ۱۲۶۶ هجری قمری دو پسر دیگری بام‌های فتح‌اله خان و حیدرخان و دامادش آذغلی داد بطور سی رحمانه‌ای، به دست حبیبقلی خان و برادرانش در قعه لیت کشته شدند.

در آن تاریخ به بعد حبیبقلی خان برادرزاده‌اش خاکه بلامارغ بختیاری شد و تقریباً مدت سی سال بام ایبحانی بختیاری قدرت را در دست داشت. و در مدت حکومت غولامی خود ثروت هنگینی به دست آورد. با تقوی خان حاکم سنک بیس هزار تا دو هزار مندیان امین داشت که هر رأس بیس صد تا هشتصد تومان قیمتش بود.

حبیبقلی خان اولین ایبحانی بختیاری است که تمام جنوب نواحی از چهارنگ با هفت‌لنگ، زیر لونی حکومت او جمع شده بود. او در سال ۱۲۹۹ هجری قمری در اصفهان بدست قتل‌انگیزان بقتل رسید. بعد از قتل حبیبقلی خان حکومت



بختیاری منبعه دست فرزندانش و برادران و برادرزادگان او شد، و هر چند صاحبی دو تن از آنها بنام ابلخانی و ایل بیگی بر طوایف بختیاری حکومت می کردند، و بقیه هم طوایف را تحریک می کردند و بنام دسته و بنام خود بجای هم می انداختند. صرف نظر از خدمات حاجی عتی قلی خان سردار اسعد که مرد وازسته و روشنگری بود و فداکارانهائی در راه استقرار آزادی و مشروطیت کرد، حکومت این خانواده در مدت بیشتر از نیم قرن نظم و خسارت زیادی به ایل بختیاری وارد آورد. این خوانین با استفاده از قدرت و موقعیت خود بیشتر املاک مردم بختیاری را بزور از چنگ آنها در آورده و خود تصرف کردند. ناصرقلی خان منتظم العنک فرزند استدیار خان سردار اسعد که دارای شوق و قریحه شعری بود، در مورد تجاوز و احکام عموزادگان خود به املاک مردم بختیاری عزلی ساخته که یک بیت آنها چنین است.

از ملک مردم از سرورمانان توین گرفت  
 من هم دو حبه منگ، ز «سارمان» آرزوست  
 وحید دستگردی نیز اشعار بسیاری در مورد نظم و تعدی این خانواده به مردم بختیاری سروده که ما جدیدیت آنرا از کتاب «ره آورده وحید» در اینجا درج می کنیم.

شعه سرگرم غارت و نازید	همه آبان و کینه آبیازید
هم نشین گه به خزر عیار هزیید	گناه یار نشان نوش لبید
گه بدوت نموده دست دراز	نگه به یعنی این و آن آبیاز
گه نشایان به کوه گیلویه	دزد و غارت کذب به حد بویه
نگاه در توتیر و گلهی در شوش	بیت بر تیگران و بر حوه نوش
نگاه در رامهرمز استوار	برزنجیر افکن و شکارانه از
ای خوشا سهم بهر زمان بردن	ای خوشا، مال دیگران خوردن
ای خوشا یک سرار و دو جیره	جیب و کیف و بعلی پسر از لیره
ای خوشا، حکمرانی ملر این	حوردن خزده کار این جلیل

(۱۰). «ناصرقلی خان» پسر اسدخان بختیاری بود یا بگذاروند است. اسدخان در زمان خود به دلاوری و حواسردی شهرت داشت و در بین طوایف بختیاری به اسدخان

۱. اشاره به حفاظت از مناطق نفتی شرکت نفت ایران و انگلیس است که مشغول یعنی مر سوار و نگهبان دم سوار بختیاری آن شرکت منظور می کرده اند.

شیرکش معروف بود. «جیمز فریزر» انگلیسی که در سال ۱۲۳۷ هجری قمری چند روز بعد از مرگ محمدعلی میرزا دولتشاه حکمران کرمانشاهان و حوزستان وارد تهران شد؛ در رابطه با شرح حال دولتشاه می‌نویسد: «در بین حکایات و روایاتی که از دلیری و پُردلی محمدعلی میرزا نقل شده، یکی هم داستان برخورد او با اسدخان بختیاری یکی از رؤسای قبایل نیمه وحشی ایران است. اسدخان که از سرکرده گان یکی از ایلات نسبتاً مهم ایران بود، علیه دولت مرکزی شورش کرد و سر از اطاعت حاکم کرمانشاه باز زد و در پناهگاه رفیع و استوار خود که چندان هم از کرمانشاه دور نبود مستقر شد و شروع بغارت و چپاول اموال و احشام اهالی کرد. شاهزاده تصمیم گرفت که بخودسری و راهزنی او پایان دهد؛ لذا حلق مختفی را برای رفع غائله مورد بررسی قرار داد و سرانجام تصمیم گرفت که بتوجه قهریه متوسل شود و برای انجام این مقصود با قشونی که در اختیار داشت، عازم قلعه اسدخان شد. هنگامیکه نه نزدیک قلعه رسید، به شیبانی از نشکریانش جدا شد، و روایت قلعه اسدخان شده و خود را به خان بختیاری معرفی کرد، و اعمان نابخردفته و سنجیده او را که منجر به نابودی او و طوایف تحت فرمانش می‌شد به وی گوتزد کرد و به او قول داد که اگر بند و اندریش را بپذیرد و دست از شراکت و یاعیگری بردارد، مجدداً وی را بحکومت بختیاری منصوب خواهند کرد و ضمناً به او هشدار داد اگر به نصایحت گوش ندهند بناچار با قشونی که در اختیار دارد وی را مجبور به تسلیم خواهند کرد.

اسدخان که مجذوب سجاقت و درعین حث جوانمردی شاهزاده شده بود، بلافاصله گفته‌هایش را پذیرفت و خود را تسلیم کرد. در آراء شاهزاده وی را در حکومت بختیاری ابقاء نمود.

مشهور است که پس از اظهار اطاعت اسدخان محمدعلی میرزا بوی تکلیف کرد که به دژ بالارفته و اسیاب سفر را آماده کرده و مراجعت کند تا اختلاف به اردوی محمدعلی میرزا برود. اسدخان خواست که به دژ بالا رود و وسیله سفر را میباید سارد ولی ناگهان متصرف شد و به سرد شاهزاده برگشت و گفت چون قول داده‌ام که بپیمانه شما خواهم آمد، دیده‌ام اگر به دژ بروم ممکن است که هوای دژ مرا از

خدمت محروم دارد، و احتمالاً برنگردم؛ چون کسی خواهم بدقولی کرده باشم اینک حاضریم که همین طور همراه شما بیایم. شاهزاده اسدخان را همراه خود به نهران آورد و به او دستور داد که به اصطبل شاهی رفته و در آنجا بست بنشیند. او هم همین کار را کرد، شاهزاده به نزد فتحعلی شاه رفت و گفت من اسدخان را با خود آورده‌ام. فتحعلی شاه دستور داد که میرغضب سر اسدخان را بریده، به نزد او بیاورد. دولتشاه گفت که او به اصطبل همایونی پلنده شده و من هم به او تأمین جانی داده‌ام اگر تأمین به او نمی‌دادم ممکن نبود که او را به آسانی دستگیر کرد. فتحعلی شاه محبت خاطر دولتشاه از کشتن او درگذشت و سفارش کرد که همیشه مراقب احوال و حرکات او بوده، و همه جا او را همراه برده و زیر نظر داشته باشد.

هنگامیکه محمدعلی میرزا در راه بغداد بیمار شد و مرگ خود را قریب الوقوع می‌دانست پسر از مردن اسدخان و حسن خان فلی را خواست و به آنها گفت که مرگ من نزدیک است، و پسر از مردن من ممکن است به شماها صدمه وارد آید لازم است که هر چه زودتر به او نگاه جود ملاحظت نمائید. آندو یک شب قبل از مرگ دولتشاه اردوگاه او را ترک کردند.

برجلاف خصوصیات اخلاقی اسدخان، پسرش حضرتعلی خان مردی سفاک و لایبالی و دانش‌النظم بود و در بین بختیارها به حضرتعلی خان سرانی شهرت داشت. می‌گویند وقتی برای میهمانی به عتقی بنام «سرتاش» یکی از گرسیرات بختیاری می‌رود.

پس از ورود با تمیید و توطئه قبلی هفت نفر از میزبانان طایفه «عزلاءالدین» و از جمله نامداران منجری یکی از ریش سفیدان سرشام بختیاری را بقتل می‌رساند و همچنین روزی حضرتعلی دورکی (پدر حبیبقلی خان ابیحانی) را به در زندان دعوت می‌کند و پس او را با خنده و سیرنگ دستگیر و زندانی کرده و شرط آزادیش را متحسراً از تواج یا «ستاره‌خانب» دختر برادرش کلعلی خان می‌شاند. در آغاز کلعلی خان با این پیشیاد مخالفت ورزید ولی سرانجام بخاطر نجات برادرش بناچار تسلیم می‌شود و با ازدواج ستاره با او موافقت می‌کند.

سرانجام حضرتعلی خان بخاطر شرارت و آدم‌کشی‌هایش بدستور حضرتالدوله

حاکم لرستان و بیروجرده دستگیر و در سال ۱۲۸۵ هجری قمری در بیروجرده قتل رسید.

(۱۱). محمد مینی خاند: محمد مهدی خان پسر ابدال خان نوه دختر بی عمی مردان خان محمود صالح است. علی مردان خان در سال ۱۱۶۹ هجری بعنت هرج و مرج دوران سلطنت شاهرج میرزا افشار پسر رصالحی میرزا با همکاری کریم خان زند و ابوالفتح خان بختیاری (هفت لنگ) اتحاد سه گانه‌ای تشکیل دادند و ابوشراب میرزا پسر میرزا تنی صدرانعمالک دخترزاده شاه سلطان حسین صفوی را که بیش از هشت سال نداشت بنام شاه اسمعیل سوم به شاهی برگزیدند. با این ترتیب علی مردان خان نایب‌السلطنه و کریم خان فرمانده سپاه و وکیل الدوله شد ولی این اتحاد دیری نپایید و چندی بعد یعنی در سال ۱۱۶۸ هجری علی مردان خان بدست محمدخان زند قتل رسید و قدرت یکباره بدست کریم خان افتاد.

(۱۲). وجه تسمیه چهارلنگ و هفت‌لنگ: ظاهراً وجه تسمیه این دو بر پایه و اساس مقررات مالیات دوران صفوی است؛ زیرا در این دوران «لنگ» نصف جفت از اصطلاحات مالیاتی آنروز بود. دمه هفت‌لنگ که فقیرتر و اغلب زندگانی شبانی و صحرائی داشت. یک هتم از مابستگ خود را مالیات می دادند و چهارلنگ‌ها که دارای دهات و زراعت بیشتر بودند، یک چهارم پرداخت می کردند.

(۱۳). اسکندر یکی از نوادگان «عالی»، برادر زمان خان بود. اسکندر در زمان حکومت حسن خان بدست وی قتل رسید. پسر بزرگ اسکندر، حسن نام داشت. او هم بنوبه خود با محمدتقی خان رقابت می کرد. می گویند وقتی حسن، محمدتقی خان را با نیرنگ و تعهد در محلی بنام «بوزیت سید صالح» به میهمانی دعوت کرد و سپس او را دستگیر و زندانی کرد. «آفتاب» عموزاده حسن که با این عمل مخالف بود با طرح نقشه‌ای محمدتقی خان را در دست حسن نجات داد مشروط به اینکه محمدتقی خان یکی از دختران خود یا برادرش را به عقد او درآورد. هنگامیکه آمد و به قلعه تل رسیدند «آفتاب» با صدای بلند فریاد زد «خان آوردیم». محمدتقی خان از این گفته بسیار ناراحت شد و بیاتندی به آفتاب گفت مگر عروس به چه آوردی که در حضور تو کزانی من، چس حرفهائی می زنی؟ مدتی گذشت محمدتقی خان قول خود را فراموش کرد. ظاهراً روزی در رامهرمز بر سر خمیر مسنه بین محمدتقی خان و آفتاب کتعات شدی رد و بدل شد.

محمدتقی خان در حال عصیانیت و حشم دستور داد او و چندتن از برادرانش را در محلی بنام «کون گلی»<sup>۱</sup> پای تپه‌ای گذاشتند و آتقدر خاک بر رویشان ریختند تا زنده بگور شدند.

(۱۴). مکتوبات: مکوندی‌ها، در زمان حکومت محمدتقی خان بعنایت و همبستگی

«قاید اسمعیل» کلاتر آن علایفه یخ‌نواده علی‌خان بسیار نیرومند بودند. قاید اسمعیل، یکی از مسویان «عفی‌خان» و عموی زنا «ابوالفتح خان» پسر بزرگ او بود و محمدتقی خان نسبت به وی توجه بسیار داشت. روزهاییکه محمدتقی خان در فلاحیه در پناه شیخ ثامرخان بسر می‌برد قاید اسمعیل نیز با وی بود و هنگامیکه قبیله «شریفات» به کاروان علی‌تقی خان حمله‌ور شدند قاید اسمعیل نیز در آن نبرد شرکت داشت.<sup>۲</sup> هنوز معمرین بختیاری اشعاری را که در همان زمان‌ها بخاطر این جنگ دایرانه سروده شد زیرلب زمزمه می‌کنند.<sup>۳</sup>

بعد از دستگیری محمدتقی خان، قاید اسمعیل برای به قدرت رساندن خواهرزاده‌اش «اصلاح‌خان» پسر ابوالفتح خان با علی‌رضا خان وارد جنگ شد. در یکی از این جنگها در محلی بنام «قلعه مدرسه» قشون اصلاح‌خان شکست سختی خورد و بیش از هشتاد سوار از یکی از تیره‌های مکوند بنام «کپن پور» با هفت پسر «قاید نجف» برادرزاده قاید اسمعیل بدستور علی‌رضا خان بقتل رسیدند و پس از این جنگ قاید اسمعیل قدرت خود را از دست داد و علی‌رضا خان بر علایفه مکوند مسلط شد و قاید اسمعیل را از حکومت معزول و رقیب و عموزاده‌اش، «قاید باباجان» را به کلاتری آن علایفه منصوب کرد. چند سال بعد، «قاید عبدالله» پسر قاید اسمعیل بخاطر کسب قدرت از دست رفته و گرفتن انتقام از علی‌رضا خان و عموزاده‌ها با طرح نقته قبلی به پیمان شرکت در مجلس ترحیم یکی از فرزندان قاید باباجان، به خانه او واقع در دهکده «خارو» رفت. به محض اینکه مقام اقامتگاه تاسنامه وی رسیدند قاید باباجان و سه تن از

۱. در ریاک بختیاری شود معنی تپه را می‌دهد، یعنی تپه گلی.

۲. سری اصلاح بیشتر به مقرزاده لایق ترحیم نگردید، پس دستور مرجه شود.

۳. کتاتنامه، تو غر بخور سبک کن به خوروثت که بنه زیر کتاب «میرشیرینات»

هرار و پانصد سواره مولا باسوند «آمریر و جنه خوارزی اشکاموند»

برادرانش طبق سنت محلی جلو دویدند و با احترام دهه اسب‌ها را گرفتند تا میهمانان پیاده شوند؛ ولی «قاید عبدالله» و برادرانش بجای پیاده شدن، تنگ‌های فله‌ای خود را که قبلاً پُر کرده بودند بطرف میزبانان خود قراول گرفتند و با این ترتیب قاید باپاجان و سه تن از برادرانش بقتل رسیدند.

«قاید عبدالله» بعد از این برادرکشی از نرمن غنی رضا خان بشوشتر متواری شد و چندین سال در نزد حاکم شوشتر بسر برد.

پس از آنکه اعمامتی خان حاجی ایندخانی به حکومت یخسپاری منصوب شد بعنت خوشاوندی که با احلان خان داشت دوباره «قاید عبدالله» را بحکومت مکتوب منصوب کرد.

«قاید اسد» برادر قاید باپاجان که همیشه درصدد کوفتن انتقام خون برادرانش بود باتفاق دو پسر رشیدش، یغام‌های «برات و نامدار» و هشت تن دیگر از خوشاوندانش شبانه به قلعه «قاید عبدالله» در همان محل، یعنی فریه جاری هجوم بردند. در این یورش شبانه ابتدا «قاید اسمعیل» برادرزاده «قاید عبدالله» در حال خواب بدست «قاید نامدار» بقتل رسید. ولی قاید عبدالله با شیدن صدای تنگ بلافاصله در کپر کوچکی در گونه قلعه موضع گرفت. هنگامیکه برات و نامدار برنی یافتن و دستگیری او در تکاپو بودند یکی از حشرات قاید عبدالله که زن بسیار شجاعی بود با تمهید و نیرنگ ابتدا قاید برات، و بعد قاید نامدار را به جلو در ورودی کپر کشانید. ماجرا از این قرار بود که ظاهراً قاید عبدالله بعنت پیری و کهنولت در شب نمی‌توانست افراد را از فاصله‌ای دور تشخیص دهد، او ابتدا یکی از نوکران خود را که از جلوی کپر رد می‌شد بصورت اینکه یکی از مهاجمین است مورد اصابت گلوله قرار داد. به مجرد اینکه قاید برات وارد حیاط قنعه شد آن زن شیردل با طرح یک نقشه آبی جلو دوید و گنفت پدرم را کشیدید، دیگر از جان ما چه می‌خواهید! قاید برات که فکر می‌کرد یکی از برادرانش قاید عبدالله را بقتل رسانید، گنفت نقش پدرت را به من نشان بده او

۱. این یک شجاع ۴۰ ساله نام داشت و همسر خداکرم خان پسر علی رضا خان بود. وی در همان شب در اثر رت و آمد جلوی درب کپر مورد اصابت گلوله پدر خود قرار گرفت و از ناحیه زانو رسی شد و چندی بعد در اثر جراحت زنده نماند.